

درس سیصد و سوم: صوت ۳۱۷

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۱۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

کلام مرحوم علامه و آقای خوئی در مورد انحلال علم اجمالی در مورد ادله قائلین به احتیاط

مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - در تتمه بحث به اقسام انحلال علم اجمالی در مورد ادله قائلین به احتیاط، مسئله انحلال علم اجمالی را مطرح می کنند که چون یک قدری مسئله مفصل است من ترجیح دادم که این مطلب را بعد از قضیه جریان اصول حاکمه بر اصالت براءت ذکر کنم.

مرحوم آقای خوئی در این قضیه می فرمایند که شیخ در رسائل قائل به حکومت اصل موضوعی بر جریان اصل براءت هستند^۱ یعنی مقصود از اصل موضوعی، نه فقط اصل مثبت موضوع است بلکه اصلی است که در مرتبه موضوع حکم قرار می گیرد یعنی موضوع برای حکم ما **مشکوک الحكم** است؛

۱. أجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۹۳؛ فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۰۹.

در رتبه شک جریان اصول عملیه محقق است و اصل موضوعی به آن اصلی اطلاق می‌شود که شک را تعبداً منتفی کند و با انتفاع شک و تحقق موضوع دیگر نوبت به جریان اصل برائت و حلّ نمی‌رسد.

مثال‌هایی برای این مسئله ذکر می‌کند. یکی از مثال‌هایی که ذکر می‌کند مسئله نجاست مکان است بعد از **رَشّ ماء**، شک در طهارت و عدم طهارت مکان، محکوم استصحاب نجاست متیقّن سابق است. بنابراین نوبت به اصل برائت در این مکان نمی‌رسد. یکی از مثال‌هایی که ذکر می‌کند مسئله عدم جواز وطی زن حائض است بعد از مُضی ایام استراحات^۱ به واسطه اختلاف در دو قرائت ﴿يَطْهَرْنَ﴾ یا ﴿يَطْهَرْنَ﴾ بالتشدید و بالتخويف،

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲:

﴿وَيَسْأَلُكَ عَنِ آلِ مَحِيضٍ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلِ مَحِيضٍ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ آلَ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾.

ترجمه: «و سؤال کنند تو را از عادت شدن زنان، بگو: آن رنجی است (برای زنان) در آن حال از مباشرت آنان دوری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا آنکه پاک شوند، چون خود را پاک کردند از آنجا که خدا دستور داده به آنها نزدیک شوید، که همانا خدا آنان را که پیوسته به درگاهش توبه کنند و هم پاکیزگان دور از هر آلايش را دوست می‌دارد.» (محقق)

شبهه موجب استصحاب عدم جواز وطی است. چون در اینجا اصل موضوعی مثبت حکم وجود ندارد و شک در غایت، ناشی از شبهه حکمیه است. بنابراین وقتی که اصل موضوعی مثبت موضوع نبود، نوبت به اصل حکمی می‌رسد؛ استصحاب عدم جواز وطی نسبت به زمان محکم است تا وقتی که زن تحصیل طهارت حدثیه کند.

یکی از مواردی را که در اینجا ذکر می‌کنند قضیه لحم مشتبّه است؛ مرحوم آقای خوئی در مسئله لحم مشتبّه می‌فرمایند که اگر لحم مشتبّه‌ی که شک در تذکیه و عدم تذکیه آن بود، مسئله اصالت حلّ و اصالت طهارت نیست بلکه در اینجا قضیه قضیه استصحاب عدم تذکیه **حال الحیة** است، استصحاب عدم تذکیه در حال حیات موجب اندراج لحم در غیر مذکّی است. این مواردی از امثله بود که ایشان ذکر کرده‌اند.

بعد می‌فرمایند که چون کلام به اینجا منتهی می‌شود و استصحاب عدم تذکیه در حال حیات موجب عدم جریان اصل برائت در اینجا هست بهتر است راجع به اقسام و انواع مورد شبهه بر لحم مذکّی

و غیر مذکّی و کیفیت جریان اصل برائت یا استصحاب عدم تذکّیه تفصیل داده بشود.

اما به نظر رسید که راجع به بعضی از این امثله - گرچه که اینها را به عنوان مثال ذکر کردند - توضیحی بدهم. راجع به بقاء نجاست، با استصحاب بقاء نجاست در صورت اشتباه و شک در رفع نجاست، در آنجا استصحاب استصحاب نجاست است و موجب تطهیر است. اما در مورد جواز عدم وطی زن حائض مادامی که غسل نکرده باشد، در اینجا یک نکته‌ای است. آن نکته این است که همان‌طوری که مبنای ما در جریان اصول عملیه براساس عدم وجود اصل موضوعی در جریان اصل حکمی است، باید در مورد جریان اصل حکمی، به هیچ وجه اصل مثبت موضوع یا نافی موضوع نداشته باشیم. در غیر این صورت نوبت به اصل حکمی نمی‌رسد.

موضوع حرمت در آیه ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ

فِي الْمَحِيضِ﴾، حال الحيض است

در اینجا آیه شریفه دارد: ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ

فِي الْمَحِيضِ﴾ این حرمت مترتب است بر

موضوعی که آن موضوع حال الحيض است نه بر قید دیگر. بناءً على هذا در صورت احراز عدم حيض، موضوع برای حرمت منتفی است. شبهه راجع به غایت در این حرمت است که آیا غایت این حرمت، طهارت از حیض است یا تطهیر یعنی تغسیل است. این غایت موجب استصحاب عدم احراز موضوع و در نتیجه استصحاب حکمی است که همان حرمت وطی در زمان حیض است و آن حرمت استصحاباً به زمان بعد الحيض تسرّی پیدا می کند.

شبهة حکمیه بودن آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ

الْمَحِيضِ...﴾

شبهه در اینجا قطعاً شبهه حکمیه است زیرا به دو

جور قرائت شده است؛ یکی ﴿يَطْهَرْنَ﴾ و یکی

﴿يَطْهَرْنَ﴾، پس شبهه، شبهه موضوعیه نیست.

بناءً على هذا در صورت وجود شبهه حکمیه ما باید

بینیم که آن حکم متعلّق بر موضوع به چه موضوعی

تعلق گرفته است؟ آیا به حیض تعلق گرفته است یا

حیض با قید دیگر؟ چون اگر به نفس حیض تعلق

گرفته است، حیض الآن بالوجدان منتفی است. پس

اگر این حکم بخواهد ادامه پیدا کند **بعد الحيض إلى**

زمان **الغسل**، یعنی من باب مثال در صبح ساعت هشت حیض دیگر منتفی شده است و برای صلات عصر حالا ده ساعت بعد، وقت و فرصت هست و برای صلاه ظهر مثلاً تا بعد از ظهر فرصت است، در این فاصله اگر وطی جایز نباشد حرمت وطی به این معنا است که حرمت وطی، غیر از محیض بر موضوع دیگری تعلق گرفته است و آن موضوع **انتهاء المحیض و عدم الغسل** است؛ یعنی زمان عدم الحیض وجداناً و قبل الغسل.

وقتی که شبهه در اینجا شبهه حکمیه شد، چرا ما باید استصحاب عدم جواز از زمان سابق کنیم؟! دلیل بر استصحاب چیست؟! چرا ادله جواز وطی و **«كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنُهُ»**، در اینجا حاکم نباشد؟! چرا در اینجا استصحاب حکمی را جاری کنیم؟! دلیل و قاعده **«كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»**؛ هر چیزی برای تو حلال است، الآن اینجا را هم شامل می شود. زن **محلّ الوطی** است **إِلَّا إِذَا أَحْرَزَ الْحُرْمَةَ وَ لَمْ يُحْرِزْ بِوَاسِطَةِ الشُّبْهَةِ الْحَكْمِيَّةِ**. به واسطه عدم احراز این مندرج در تحت قاعده حل است؛ **كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ**. مگر حتماً

باید خوردنی باشد؟! حالا اگر یکی بگوید که آن هم خوردنی است، این حرفی دیگر است! ولی بالأخره مقصود از «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»، حلیت تصرفات است نه اینکه حلیت الأكل است، حلیت الأكل که نیست. «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»؛ تصرف فی هذا الماء لك حلال حتی تعلم أنه حرام، «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ» مثلاً استفاده از یک خَشَب «حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ». «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ» استفاده از حِذَاء، حِذَائِی هست که صاحب ندارد یا سایر تصرفات. فقط اختصاص به شرب و اكل ندارد. مثلاً لباس، «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ»؛ لَبِيس این لباس «حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِينَهُ»، غصب یا سرقت است و امثال ذلک.

پس با وجود قاعده حلّ و وقتی که قاعده حلّ هست، چرا در این شبهه سراغ استصحاب عدم جواز برویم؟! با وجود اینکه در استصحاب عدم جواز آن موضوع ما متیقّن الحیض بود و آن متیقّن الآن دیگر مفقود است یعنی موضوع دیگر منتفی شده است و تبدّل موضوع شده است [چرا در این شبهه سراغ استصحاب عدم جواز برویم؟!] استصحاب بقاء عدم

جواز وطی در زمانی است که شما در انتهای حیض شک کنید، آن استصحاب بقاء حیض است و استصحاب بقاء حیض موجب عدم جواز وطی است. ولی اگر در حیض تیقن به اتمام و انتفاع حاصل شد، تبدل موضوع شده است، پس شما در اینجا می‌خواهید چه استصحابی بکنید؟! آن استصحاب در زمان - توجه کنید، نکته اینجا دقیق است - حیض متعلق بر حیض بود و استصحاب متعلق بر حیض است نه استصحاب در زمان حیض متعلق بر حیض و **قید آخر** باشد، نه! بر قید آخر متعلق نبود و بر نفس حیض [متعلق بود]؛ ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾. استصحاب متعلق بر حیض بود و الآن **لا یكون حیضاً**. الآن تبدل موضوع است و شک در تخلف قید دیگر به جای این قید است و در اینجا قاعده استصحاب نیست و اصلاً استصحاب در اینجا جاری نیست چون تبدل موضوع شده است؛ الآن بالوجدان **لا یكون حائضاً**.

پس شما که می‌گویید استصحاب حکمی، این استصحاب حکمی یکی از اشتباهات بسیاری از

اصولیین است که اینها بدون توجه به تعلق حکم و علت این حکم همین‌طور استصحاب حکمی می‌کنند. تا استصحاب موضوعی نشده و تا استصحاب اصل حاکم نشده، استصحاب اصل محکوم و استصحاب حکمی در اینجا جلو می‌آید. در حالی که در بسیاری از موارد در استصحاب حکمی حکم به واسطه تعلق بر موضوع اثبات شده است و وقتی که موضوع منتفی می‌شود دیگر حکمی در اینجا وجود ندارد تا شما بخواهید استصحاب کنید. وقتی که در زمان حیض است، حرمت وطی متعلق بر حیض است ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي أَلَمَحِيضِ﴾ الآن لا يكون حیضاً است و تبدل موضوع است، شما به چه دلیل استصحاب در وقت حیض را در اینجا استصحاب می‌کنید؟! روی چه حسابی؟! این اشکال اول بود.

اشکال دوم که استصحاب در اینجا جاری نیست این است که ...

تلمیذ: شاید به علت ﴿يَطْهَرْنَ﴾ می‌باشد.

لزوم وجود جنبه موضوع در استصحاب

حکمی

استاد: ما در ﴿يَطْهَرْنَ﴾ که استصحاب جاری نمی‌کنیم؛ ﴿يَطْهَرْنَ﴾ برای زمان شک و قید آخر است. شما استصحاب حکمی می‌کنید، در استصحاب حکمی باید آن جنبه موضوع وجود داشته باشد. حیض در استصحاب حکمی بود، متعلق برای عدم تعلق جواز وطی ﴿يَطْهَرْنَ﴾ نبود، ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلٍ مَحِيضٍ﴾ بود. غایت برای حرمت ﴿يَطْهَرْنَ﴾ بود نه اینکه متعلق برای حرمت ﴿يَطْهَرْنَ﴾ باشد. متعلق حرمت و موضوع برای حرمت **نفس الحيض** است متنها این **يعتزل النساء** مغيای به چیست؟ **إِمَّا مُغِيَا بَانْتِهَاءِ** **الحيض و إِمَّا مُغِيَا بِالْغسل.** ما در شبهه حکمیة ﴿يَطْهَرْنَ﴾ و ﴿يَطْهَرْنَ﴾ چه چیزی را استصحاب می‌کنیم؟ غایت را استصحاب نمی‌کنیم چون در غایت مشکوک است و شک در غایت داریم و نمی‌شود مشکوک را استصحاب کرد، باید متیقن را استصحاب کرد.

من باب مثال در نجاست؛ این اناء نجس است

بسیار خوب الآن نجاست این اناء مصاحب و قرین با این اناء است شک داریم که از این ماء رش بر این اناء شده یا نشده است؟ متیقن ما باقی است و موضوع متبدل نشده است و موضوع سر جای خودش باقی است و آن متیقن النجاسة است. شک در تبدل یقین است و ما استصحاب یقین می کنیم. در استصحاب **إبقاء ما كان** است یعنی آن متیقنی که تا الآن بوده، شک در رفع متیقن است و ما در اینجا آن متیقن را استصحاب می کنیم. اما در مورد ﴿فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي آلٍ مَحِيضٍ﴾ قطعاً متیقن منتفی شده است؛ الآن زن از حیض درآمده است.

شما بگویید که ممکن است که آن غایت در اینجا غسل باشد نه اینکه انتهاء حیض باشد. ما می گوییم: الآن در استصحاب شک در تحقق این غایت داریم که غایت **انتهاء الحيض** است یا غایت غسل و طهارت **بعد الانتهاء** است، پس نمی شود در چیز مشکوک متعلق برای حکم باشد، متیقن باید متعلق حکم باشد نه مشکوک. متیقن ما چیست؟ حیض، حیض هم الآن منتفی است. پس شما چه چیزی را استصحاب می کنید؟! دیگر نمی توانید استصحاب

کنید، حیض الآن منتفی است و غایت هم غایت مشکوک است؛ ﴿يَطْهَرْنَ﴾ **أو** ﴿يَطْهَرْنَ﴾. وقتی غایت مشکوک شد و موضوع متبدل به موضوع دیگر شد و خود غایت هم مشکوک است، شما حکمی را استصحاب می کنید که متعلق به غایت نبود و آن را که به آن متعلق بود، منتفی شد. پس نمی توانیم چیزی را استصحاب کنیم، شما می خواهید چه چیزی را استصحاب کنید؟! استصحاب عدم جواز وطی منوط به حیض بود و حیض هم منتفی است. این اشکال اول بود.

پس موضوع روشن شد؟! در این مانحن فیه استصحاب حکمی در صورتی است که اصلاً موضوع وجود نداشته باشد در آنجا فقط استصحاب حکمی است. اشکال دومی که بر مبنای آقای خوئی وارد می شود این است که شبهه ما در زمان حاضر شبهه حکمیه است و شبهه موضوعیه نیست یعنی در اختلاف قرائت شبهه است نه در موضوع. اگر ﴿يَطْهَرْنَ﴾ باشد، این حرمت متعلق بر انتهاء حیض است و اگر ﴿يَطْهَرْنَ﴾ باشد، این حرمت

متوقف بر تطهیر به واسطه غسل است. اگر شک کنیم که آیا شارع در مقام تشریع حکمی را که متعلق بر موضوع کرده است متعلق بر قید دیگر کرده است یا نه؟ اصل عدم قید ثانی است. اصلاً چرا به این توجه نکردند؟! شبهه ما شبهه حکمیه است و دو قید برای تعلق حکم در اینجا لازم است؛ قید اول حیض و قید دوم بقاء ایام و وقت تا موقع غسل است. در صورت شک وجود قید آخر بر قید اول، اصل عدم قید است. پس با اصل بودن عدم قید، قطعاً در اینجا ﴿يَطْهَرْنَ﴾ و آن انتهاء حیض ثابت می شود. بر فرض که شما در اینجا حتی اصل مثبت را هم قبول نداشته باشید....، یعنی اگر آقای خوئی بگوید که این در اینجا موجب اصل مثبت است یعنی با انتفاع قید اثبات شق اول می شود، ما می گوئیم که با اصل مثبت کاری نداریم، اصل عدم قید ثابت می شود و راجع به حکم، به قواعد حل مراجعه می کنیم نه به استصحاب حکمی؛ نفس استصحاب عدم قید موجب رفع تقید تطهیر است متنها در مورد شک که حالا این تطهیر منظور نیست پس شق اول منظور است، این قطعاً جزء اصل مثبت نیست.

حالا بعداً إن شاء الله اگر خدا ما را زنده بدارد و مطالب را بیان کنیم، در استصحاب یکی از مسائل مهم ما رفع اصل مثبت است که ما اصلاً تمام اصول مثبت را قبول نداریم و همه اینها را جاری می‌کنیم. برفرض هم که اصل مثبت را قبول کنیم و در اینجا اصل مثبت باشد، ما می‌گوییم احتیاج به اصل مثبت نداریم. ما در اینجا آن قید ثانی را مرتفع می‌کنیم و مورد شبهه، شبهه مشکوکه می‌شود و مشکوکه که شد، به قواعد حلّ و اینها مراجعه می‌شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد